

بیدلی در همه احوال خدا با او بود دیدمش خرم و خندان قبح با ده بدست گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم آهنه شجده با عقل که میکرد آغوش گفت آن یار که گوشت سیر در لبش فیض روح القدس از باز مدد فرماید	او نمیدیش و از دور خدار میکند واندر آن آینه صد گونه تماشا میکند گفت آرزو که این گنبد میسنا میکند سامری پیش عصا و دید بیضا میکند جرمش آن بود که اسرار هویدا میکند و گران بسم بکنند آنچه میسنا میکند
---	---

گفتش سلسله زلف بتان دانی چیست
گفت **حافظ** گل از شب بلدا میکند

سالها دفتر مادر گرو صبا بود نیکی بیروغان بین که چو ما بستان دل چو پر کار بهر سو دورانی میکند می شکستم ز طرب زانکه چو گل بلب جوی پیر گلنگ من اندر حق ازرق چون دفتر دانش ما حلال بشود بدی مطرب ز درد محبت غزلی می پردا	رو نق میکند از درس دعا بود هر چه کردیم چشم کرش زیا بود واندر آن دایره گشته و پاچاپ بود بر سیم سایه آن سر روی بالا بود خصت بحث ندارد نه کجا یتا بود که فلک دیدم و در قصد لانا بود که حکیمان جهان را مفره خون بالا بود
--	--

قلب اندوده **حافظ** بر او شرح نشد
که معال همه عیب نماند میسنا بود

ساقی حدیث سحر و کل و لاله می رود معی ده که نوع و وس چمن حد حسن یافت شکر شکن شوند همه طوطیان هبند طی مکان بهین در زمان در سلوک شعر باد بهار میوزد از بوسه ستان شاه آن چشم جادو داد عابد فریب بین	وین بحث بانگ غناله می رود کار این زمان ز صنعت و لاله می رود زین قند پارسی که به جنگاله می رود کین طفل یک شب به ره یکساله می رود وز تراله باوه در قدح لاله می رود کش کاروان سحر بد بناله می رود
--	---

دیوان حافظ

فخر عشق آتش غم در دل حافظ زرد و خونت
یار دیرینه بیند که بایار چه کرد

۱۳۶

دوستان دختر ز تو به ز ستوری کرد	شد سوی محبت و کار به ستوری کرد
آمد از پرده به مجلس عسقرش پاک کنید	تا بگوید به جریسان که چرا دوری کرد
جای آن است که در عهد و صالت گیرند	دختری مست چنین کاین همه ستوری کرد
مژدگانی بده ای دل که در مطرب عشق	راه ستار زرد و چاره خستوری کرد
بیکخت ار کل طبعم ز نیش سکنجفت	مرغ خوشخوان طرب از بر گل بوری کرد
نه به بخت آب که ز نیش به صد آتش نرود	آنچه با خرقه ز احمدی انخوری کرد

حافظ افتادگی از دست مده زانکه خود

عرض و مال و دل و دین در سر مغروری کرد

۱۳۷

سالها دل طلب جام جم از نامی کرد	آنچه خود داشت ز یکایک تناسمی کرد
کوهی که خردف کون و مکان بیرون است	طلب از نمندگان لب دریامی کرد
بیدی در همه احوال خند ابا بود	اونی دیدش و از دور خند ایامی کرد
مثل خویش بر پیر معنان بر دم دوش	کوبه تا بید نظیر حل معسامی کرد